

## رشد و تحول ایمانی در پرتو فضایل از دیدگاه علامه طباطبایی و توماس آکویناس

محمد سهرابیان پاریزی / دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی گرایش اخلاق اسلامی، دانشگاه معارف اسلامی

shiner\_313@live.com

سیداکبر حسینی قلعه‌بهمن / دانشیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی \*

دریافت: ۱۳۹۷/۰۶/۰۳ - پذیرش: ۱۳۹۷/۱۰/۰۶

### چکیده

ایمان به‌عنوان یک ملکه نفسانی، در اندیشه شیعی و کاتولیک از این قابلیت برخوردار است که تقویت شود و درجاتی از رشد کیفی را طی کند. فضایل، با توجه به مؤلفه‌های درونی خود، در شبکه‌ای هماهنگ و یکپارچه با ایمان ارتباط دارند و در نتیجه، سهم مهمی در کمال و تعالی ایمان خواهند داشت. در این مقاله، با تکیه بر آرای دو اندیشمند تأثیرگذار در اندیشه اخلاقی شیعه و کاتولیک، یعنی علامه طباطبایی و توماس آکویناس، و با شیوه توصیفی تحلیلی دو مطلب را بررسی خواهیم کرد؛ نخست اینکه وجود درجات در ایمان بر پایه چه امری توجیه‌پذیر است، و دوم اینکه کدام فضایل در این میان برجسته‌تر هستند و در رشد ایمانی نقش دارند. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که بنا به هر دو دیدگاه، ایمان با توجه به ماهیت و مؤلفه‌های درونی خود، شدت و ضعف می‌پذیرد. همچنین، در رابطه با فضایل مؤثر در رشد ایمانی، علامه طباطبایی تقوا، سکینه و یقین را مورد اشاره قرار می‌دهد و آکویناس از فضایل نیک‌خواهی، دین و یقین سخن به میان می‌آورد.

**کلیدواژه‌ها:** ایمان، رشد ایمانی، فضیلت، فضیلت اخلاقی، علامه طباطبایی، آکویناس.

ایمان یکی از کلیدی‌ترین فضایل در اندیشهٔ اخلاقی علامه طباطبایی و توماس آکویناس به حساب می‌آید. از دیدگاه علامه طباطبایی ایمان حاوی جنبه‌هایی از عنصر شناختی به‌علاوهٔ برخی عناصر غیرشناختی، مانند تسلیم اراده و دل بستگی همراه با خضوع نسبت به خداوند است. همچنین آکویناس معتقد است که ایمان علاوه بر جنبهٔ معرفتی، از بعد ارادی و قلبی نیز بهره‌مند است و تنها به یک حالت معرفتی محض خلاصه نمی‌شود.

این برداشت نزدیک نسبت به حقیقت ایمان، برای ما نقطهٔ شروع مناسبی است تا در وهلهٔ نخست، بتوانیم از دیدگاه این دو اندیشمند اسلامی و مسیحی، وجود مراتب و درجات را در اصل حقیقت ایمان ثابت کنیم و سپس در قدم بعدی، با تکیه بر این حقیقت که ایمان از این قابلیت برخوردار است که مراتب کمالی را طی کند، به دنبال این مطلب باشیم که این تحول و رشد ایمانی چطور اتفاق می‌افتد. در اینجا فرضیهٔ اولیهٔ ما این است که ایمان با تکیه بر برخی ملکات و فضایل اخلاقی، به تدریج به مراتب کمالی بالاتری خواهد رسید. بنابراین در این تحقیق درصدد خواهیم بود تا با رجوع به آثار دست اول علامه طباطبایی و توماس آکویناس، پس از تعریف دقیق فضیلت و ایمان، ببینیم آنها چه تبیینی از ماهیت تشکیکی ایمان دارند؛ و در مرحلهٔ بعد، فضایی را مورد بررسی قرار دهیم که رشد و تقویت ایمان را به ارمان می‌آورند. ناگفته پیداست که موضوع ایمان به‌عنوان یکی از موضوعات چالش‌برانگیز در فضای الهیاتی مسیحی قابل طرح و نقد است و در این تحقیق ما در مقام طرح اشکالات کلامی نسبت به ایمان مسیحی نخواهیم بود و تنها به ایراداتی اشاره می‌کنیم که مستقیماً آثار اخلاقی دارند و به رشد ایمانی مربوط می‌شوند.

## مفاهیم کلیدی

### فضیلت

#### دیدگاه علامه طباطبایی

از دیدگاه علامه طباطبایی، فضیلت یک ملکهٔ کمال بخش نفسانی است که در نتیجهٔ شرایط و اسباب معینی به تدریج حاصل می‌شود و به‌صورت پایدار در نفس انسان جای می‌گیرد؛ پس به‌طور مختصر، فضیلت در اندیشهٔ علامه طباطبایی، در قالب نکاتی چند تحلیل می‌شود؛ اول، فضیلت یک ملکه و حالت پایدار نفس است. بنابراین، حالت‌های زودگذر و موقت، مراد علامه نخواهند بود. همچنین، اگر فضیلت یک ملکه و صفت پایدار باشد، تعبیر این حالت چندان آسان نیست؛ چراکه به یک بازهٔ زمانی نسبتاً طولانی، و همچنین اسباب و شرایط خاصی نیاز است (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۳۵۴). مثلاً فردی که می‌خواهد ملکهٔ شجاعت را در خود تقویت کند، به‌صورت طولانی مدت باید در شرایطی قرار گیرد و مکرر رفتاری شجاعانه را از خود بروز دهد (همان، ص ۳۵۵).

دوم، این حالت اکتسابی است و اگر به صورت ذاتی در انسان وجود دارد، با انجام برخی از مقدمات، امکان تقویت و فعالیت آن به صورت اکتسابی وجود دارد (همان). درست است که فضیلت امری اکتسابی است، اما علاوه بر فضیلت، اموری دیگر نیز هستند که به تدریج به وجود می‌آیند و ممکن است با فضیلت اشتباه گرفته شوند. به طور مشخص، عادت، چنین ویژگی‌ای دارد و امکان دارد ما در ورطه خلط میان فضیلت و عادت گرفتار شویم؛ زیرا عادت همچون فضیلت، اکتسابی است و همچنین به یک بازه زمانی نسبتاً طولانی و اسباب و شرایط خاصی نیاز دارد. اما یک قدم به عقب برمی‌گردیم و فضیلت و عادت را از یکدیگر تفکیک می‌کنیم؛ چنان که در نکته اول گذشت، علامه فضیلت را یک ملکه و حالت نفسانی می‌داند. بنابراین، علی‌رغم شباهت‌های موجود، فضیلت و عادت یکی نیستند؛ بلکه به طور مشخص، عادت از سنخ عمل است و فضیلت از جنس وصف و ملکه.

سوم، این ملکه اکتسابی، حاکی از یک مزیت و وصف متعالی برای نفس است و به عبارتی، فضیلت صاحب خود را خوب می‌کند.

اگر همین فعل تکرار بشود، رفته‌رفته آن حالتی که گفتیم: از هر فعلی در نفس پدید می‌آید، شدت یافته، نقش می‌بندد، و به صورت یک ملکه (یا طبیعت ثانوی) درمی‌آید، و سپس این ملکه در اثر رسوخ بیشتر، صورتی سعیده و یا شقیه در نفس ایجاد می‌کند، و مبدأ هیئت‌ها و صورت‌های نفسانی می‌شود؛ حال اگر آن ملکه سعیده باشد، آثارش وجودی و مطابق و ملایم با صورت جدید و با نفسی می‌شود که در حقیقت به منزله ماده‌ای است که قابل و مستعد و پذیرای آن است؛ و اگر شقیه باشد، آثارش اموری عدمی می‌شود که با تحلیل عقلی به فقدان و شر برگشت می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۷۷).

بنابراین، علامه در اینجا از صورت و هیئت نفسانی سخن به میان می‌آورد که ملکات با خود به ارمغان می‌آورند. آنها نفس را به جانب کمال و یا نقصان سوق می‌دهند و بر این اساس فضیلت و یا ردیلت خواهند بود. با توجه به این ملاک، روشن می‌شود که ردیلت و فضیلت در دو شرط قبل با هم یکسان بودند؛ یعنی بدون جهت گیری ارزشی مثبت یا منفی، ما تنها از ملکاتی اکتسابی سخن می‌گوییم که می‌توانند فضیلت یا ردیلت باشند. بنابراین، فضیلت ملکه‌ای است که کمال و سعادت انسان را به دنبال دارد و به تعبیری، فضیلت خیر صاحب خویش را به دنبال دارد و او را خوب می‌گرداند.

### دیدگاه آکویناس

اکنون باید دید که آکویناس چه برداشتی از فضیلت دارد؛ او در کتاب *جامع الهیات* خود، ابتدا فضیلت را تعریف می‌کند (آکویناس، ۱۹۵۲، ج ۲۰، ص ۲۸) و سپس، به طور مفصل به بحث در تبیین تک‌تک فضایل می‌پردازد (آکویناس، ۲۰۰۶، ص ۱۱-۹۱۸). فضیلت از دید او، یک خصوصیت ذهن است که شخص با آن به خوبی زندگی می‌کند و هیچ کس نمی‌تواند آن را به طور ناصحیح به کار گیرد (آکویناس، ۱۹۵۲، ج ۲۰، ص ۲۸). به تعبیر دیگر، می‌توان فضایل را ملکاتی اکتسابی دانست که باعث خوب شدن انسان‌ها می‌شوند. این ملکات قابلیت‌ها و

ظرفیت‌هایی انسانی هستند که ما را قادر می‌سازند تا به نحوی مشخص عمل کنیم. پس «فضایل ملکاتی خیر هستند» (همان) و ما را قادر می‌سازند تا به‌خوبی عمل کنیم (همان، ص ۳۱). در مقابل، ردایل نیز ملکاتی بد هستند. وجه تمایزشان از فضایل این است که آنها به تحقق ذات و کمال و سعادت‌ی که با وجود ما سازگار و هماهنگ است، منجر نمی‌شوند. با تکیه بر قید «کسی نمی‌تواند استفاده ناصحیح از فضایل بکند»، باید افزود، فضیلت نه‌تنها صاحب خویش را خوب می‌کند، بلکه به اهداف خیر بیرونی نیز منجر می‌شود؛ زیرا *آکویئاس* از *ارسطو* نقل می‌کند که فضیلت دارنده خویش را خوب می‌کند؛ چنان که عمل او را نیز خیر می‌کند (همان). بنا به این عبارت، به نظر می‌رسد استفاده ناصحیح از فضیلت، همان انجام رفتار ناشایست است، و چنین رفتاری از فضیلت بر نمی‌آید. بنابراین شاید بتوان این‌گونه کلام *آکویئاس* را بازسازی کرد که هیچ عمل ناصحیحی از فضیلت ناشی نمی‌شود و در نتیجه فضیلت جهان را خوب می‌کند، درست همان‌طور که فاعل و دارنده خویش را خوب می‌کند (زاگزبسکی، ۱۹۹۶، ص ۹۱).

با این حال، هرچند *آکویئاس* معتقد است که فضیلت دارنده خویش را خوب و قابل تحسین می‌کند، و جهان را نیز به خیر راه می‌برد، اما همچنان *آکویئاس* نسبت به خیر بودن خود فضیلت موضعی نمی‌گیرد (همان). بنابراین آنچه از تعریف فوق برمی‌آید، این است که فضیلت، خیر است، نه برای اینکه خودش خوب است؛ بلکه چون صاحب خود را به خوبی می‌رساند.

البته *آکویئاس* در تعریف فضیلت بر این نکته اصرار ندارد که همه فضایل اکتسابی باشند، بلکه برخی از فضایل اساساً خارج از اراده انسان هستند و او در این نکته با پیتر لامبراد و آگوستین هم‌صدا می‌شود. در واقع تعریف *آکویئاس* از فضیلت، همان تعریف پیتر لامبراد است که از نوشته‌های آگوستین اخذ شده است؛ با این تفاوت که *آکویئاس* عبارت انتهایی این تعریف را برداشته است و با این کار میان فضایل موهبی و اکتسابی تقسیم‌بندی جدیدی ایجاد می‌کند. *آکویئاس* بلافاصله نکته‌ای نقادانه به آن می‌افزاید و عبارت «خداوند فضیلت را در ما بدون واسطه خودمان به وجود می‌آورد» (*آکویئاس*، ۱۹۵۲، ج ۲۰، ص ۲۸) را تنها مربوط به فضایل موهبی می‌داند. بنابراین، او برخلاف لامبراد، دسته‌ای از فضایل را معرفی می‌کند که بدون فیض خداوند و توسط خود انسان قابل کسب هستند (دیویس و دیگران، ۲۰۱۲، ص ۲۶۶). او با رعایت مشی ارسطویی، فضایل اکتسابی را عاداتی عملی می‌داند که کمال معینی از یک قوه هستند (*آکویئاس*، ۱۹۵۲، ج ۲۰، ص ۲۶-۲۷)؛ یعنی این حالت ثابت و ملکه، مربوط به نیروی عقل، اراده و میل است که ما را قادر می‌کند به‌گونه‌ای خاص رفتار کنیم (همان، ص ۲۶).

بنابراین، از نگاه *آکویئاس*، انسان‌ها نیازمند ملکاتی هستند تا خوب باشند. انسان با کمک این ملکات و براساس ویژگی ممتاز خود که قوه عاقله است، با به‌کارگیری اراده و ادراک به‌خوبی عمل می‌کند و نیازهای خود را برآورده می‌کند. این ملکات که باعث خوب شدن انسان می‌شوند، فضایل هستند (دیویس، ۱۹۹۲، ص ۳۴۰).

## ایمان و درجات آن

### علامه طباطبایی

علامه طباطبایی در جاهای متعددی از تفسیر گران سنگ *المیزان*، به تحلیل حقیقت ایمان می‌پردازد. او ایمان را نوعی معرفت و علم می‌داند و در برخی موارد، کلمه اعتقاد را برای آن به کار می‌برد (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق، ج ۱، ص ۴۶). گاهی از ایمان به‌عنوان اذعان و تصدیق قلبی یاد می‌کند که با التزام به لوازم آن همراه است (همان، ج ۱۵ ص ۶ و ج ۱۶، ص ۳۱۴).

با این حال، علامه معتقد است که ایمان فراتر از معرفت صرف است؛ نظر به آیاتی از قرآن مانند آیه «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ» (محمد: ۲۵) و آیه «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ» (همان: ۳۲) و آیه «وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ» (نمل: ۱۴) و آیه «وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ» (جاثیه: ۲۳)، به ما نشان می‌دهد که کفر، ارتداد و ضلالت برخی افراد، با علم و یقین آنها به خداوند و هدایت او قابل جمع است (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق، ج ۱۸، ص ۲۵۹).

جهت تبیین عنصر دوم ایمان، باید اضافه نمود، همان‌طور که از معنای لغوی کلمه ایمان برمی‌آید، ایمان حاوی نوعی ایمنی‌بخشی به صاحب خود است. این ایمنی در اثر استقرار اعتقاد در قلب رخ می‌دهد و انسان را از شک و تردید نسبت به محتوای ایمان در امان می‌دارد (همان، ج ۱، ص ۴۶؛ طباطبایی، ۱۴۲۷ ق، ج ۱، ص ۴۶). بنابراین، هرچند ماده اولیه ایمان، از جنس معرفت و اعتقاد است، اما این اعتقاد تصدیق محض عقلانی نیست؛ بلکه باید در قلب مستقر شود و انسان را به اطمینان و دلگرمی برساند.

علامه در برخی موارد پا را از این فراتر می‌گذارد و ایمان را نحوه‌ای از تعلق و دلبستگی قلبی به خداوند می‌داند. در این تلقی، ایمان به‌عنوان یک حالت وجودی است که در آن، قلب دلبستگی و خضوعی خاص نسبت به ذات و حقیقت خداوند دارد (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق، ج ۱۱، ص ۲۷۶). این دلبستگی حاوی درجات و مراتبی است و تا جایی پیش می‌رود که مؤمن با تمامی دل متوجه خداوند می‌شود و لحظه‌ای از او غافل نمی‌شود؛ جز به او آرام نمی‌گیرد و جز آنچه او می‌خواهد نمی‌خواهد (همان). از این منظر، با استناد به آیاتی مانند «وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره: ۱۶۵)، ایمان در برخی از درجات عالی خود با محبت می‌آمیزد و قلب را شیفته جمال خداوند می‌کند.

با این توصیف، در نگاه علامه دو ویژگی مهم برای ایمان می‌توان برشمرد: اول اینکه ایمان ماهیت وصفی دارد و یک حالت و ملکه وجودی است؛ ایمان ممکن است با یک فعل که پذیرش و تصدیق قلبی است، محقق شود؛ اما آنچه محقق می‌شود و ما با موشکافی به‌صورت دقیق درصدد توضیح و تبیین آن برمی‌آییم، یک فعل نیست که به‌صورت دفعی صادر شود و بتوان در یک بازه مشخص و کوتاه زمانی، شروع و پایان آن را شنید؛ بلکه یک وصف مستمر و ملکه کمال‌بخش، و به تعبیر دقیق‌تر، یک فضیلت است.

دوم اینکه ملکهٔ ایمان تنها ماهیت عاطفی محض ندارد، بلکه این عاطفه و دلدادگی بر مبنای ارادهٔ انسان شکل می‌گیرد و استمرار آن نیز به اراده و خواست قلبی انسان است. بنابراین، قلب انسان با پذیرش ایمان از بعد ارادی و با تخلق به آن از بعد عاطفی خود بهره می‌برد و ایمان را به‌عنوان یک حالت عاطفی آمیخته با دو عنصر معرفتی و ارادی در خود جای می‌دهد. در نتیجهٔ ترکیب و تعامل این امور، ایمان، به نتایج عملی و لوازم رفتاری معینی نیز سوق داده خواهد شد که هرچند از ماهیت ایمان خارج هستند، اما تحقق آنها برای ثبات و دوام ایمان لازم و ضروری است.

مراد علامه از التزام به لوازم ایمان، پایبندی به اعمال و رفتارهایی است که از علقهٔ قلبی شخص نسبت به محتوای ایمان پرده برمی‌دارند. هرچند این رفتارها خارج از دایرهٔ ماهیت ایمان هستند، اما اقتضای ایمان این است که در صورت نبود موانع، انجام شوند. در غیر این صورت، نمی‌توان مدعی شد که شخص به طور مستمر به عادات و رفتارهای زشتی مبتلاست، و در عین حال نسبت به مقتضای علم خود پایبندی وسکون قلبی دارد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۵، ص ۶).

انکون، نوبت به این مسئله می‌رسد که ماهیت اشتدادی و قابلیت پذیرش شدت و ضعف در ایمان را بررسی کنیم. نظر به حقیقت ایمان نزد علامه طباطبایی به‌عنوان یک وصف و حالت وجودی که نفس به آن متلبس می‌شود، برای ما تردیدی باقی نمی‌گذارد که ایمان حقیقتی تشکیک‌پذیر و حاوی درجات و مراتب مختلف است؛ زیرا اگر ایمان یک وصف باشد، این وصف قابلیت قبول اشتداد را پیدا می‌کند.

علاوه بر این، علامه طباطبایی، در تفسیر آیات متعددی از قرآن به‌نحو صریح و یا تلویحی اشتدادپذیری ایمان را مورد تأکید قرار می‌دهد. او معتقد است در برخی از آیات قرآن کریم، مانند آیهٔ ۴۱ سورهٔ فصلت و آیهٔ ۱۰۰ سورهٔ نحل، وصف شرک بر طبقاتی از مؤمنین قابل صدق است؛ در تعلیل این امر، او یادآور می‌شود که ایمان، کفر و شرک از اموری هستند که مراتب دارند و شدت و ضعف می‌پذیرند (همان، ج ۲، ص ۲۰۲). به‌طور خاص در آیهٔ «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (یوسف: ۱۰۶)، علامه در توجیه این امر که چطور ممکن است ایمان با شرک جمع شود، به تشکیکی بودن مفهوم ایمان و شرک توسل می‌جوید. علی‌رغم اینکه ایمان و شرک مانند سایر مفاهیم اخلاقی به‌طور مطلق با هم جمع نمی‌شوند، اما با در نظر گرفتن نسبت و اضافهٔ آنها به سایر امور اجتماعشان با هم قابل تصور است و همانند مفهوم قرب و بعد، اموری هستند که در نسبت و اضافه به سایر امور سنجیده می‌شوند. پس ایمان و شرک، عبارت از تعلق خاضعانهٔ قلب به خداوند و یا غیر او هستند، و درجات و مراتبی دارند و به نسبت هر مرتبه، مراتبی از شدت و ضعف برای آنها در نظر گرفته می‌شود (همان، ج ۱، ص ۲۷۶). پس، از نگاه علامه طباطبایی ممکن است انسان قلبی داشته باشد که در نهایت خضوع و تسلیم برای خداوند سبجان باشد یا اینکه در مرتبه‌ای پایین‌تر باشد و مراتبی از شرک خفی را با خود به همراه داشته باشد (همان). بنابراین،

همان طور که از آیات قرآن استفاده می‌شود، ایمان حقیقتی است که به میزان خلوص و صفا و یا ناخالصی و کدورتش، مراتب مختلفی را می‌پذیرد (همان، ج ۵، ص ۳۷۳).

## آکویناس

توماس در تعریف ایمان، از تعریف پولس بهره می‌برد. پولس معتقد است، «ایمان، اعتماد بر چیزهایی امید داشته شده و برهان چیزهای نادیده است» (عبرانیان، ۱: ۱). آکویناس معتقد است گرچه تعریف مذکور یک تعریف تام منطقی نیست، اما هیچ کدام از نکات اصلی ایمان را فروگذار نکرده است (آکویناس، ۱۹۵۲، ج ۲۰، ص ۴۰۲). برخی از شارحان توماس، بر عنصر گزاره‌ای ایمان تأکید ویژه‌ای دارند و آن را تصدیق عقلانی گزاره‌هایی خاص قلمداد می‌کنند (هیگ، ۱۹۷۲، ج ۳، ص ۵۲۹)؛ اما برخی دیگر، به عناصر غیر گزاره‌ای در ایمان مانند امید و اعتماد استناد می‌کنند و معتقد هستند که با بررسی بیشتر در مجموعه سخنان آکویناس، می‌توان بر وجود جنبه‌های غیر گزاره‌ای ایمان نیز صحه گذاشت.

بر این اساس، یک تلقی معاصر از دیدگاه توماس وجود دارد که عقیده به وجود خداوند، ایمان را شکل نمی‌دهد و به بیان دقیق‌تر، حتی بخشی از ایمان نیز محسوب نمی‌شود (جنکینس، ۱۹۹۷، ص ۱۶۲؛ دیویس، ۱۹۹۲، ص ۲۷۵). ایمان، فضیلت خواستن و نیل به خیر نهایی یعنی خداوند است؛ همان طوری که او خود را در شخص مسیح، بر ما آشکار کرده است. به بیان دیگر، ایمان یک حالت اعطاشده الهی است که با آن ما در درک خداوند از خودش، به‌عنوان پدر، پسر و روح القدس، شریک می‌شویم (همان، ص ۲۷۴). بنابراین، چیزی از بعد معرفتی ایمان کاسته نمی‌شود؛ بلکه آن را از یک حالت ذهنی و خشک خارج می‌کند (آکویناس، ۱۹۵۲، ج ۲۰، ص ۳۹۴). به هر حال، در کانون اندیشه آکویناس این دیدگاه خودنمایی می‌کند که ایمان شروعی برای ماست تا در زندگی خداوند سهیم شویم. ایمان، اتحاد با خداوند است و این امر فاصله بسیار دارد با اینکه بگوییم ایمان جز یک ماده برای قضایا و گزاره‌ها، چیزی نیست (دیویس، ۱۹۹۲، ص ۲۷۵).

پس از این اشاره مختصر به حقیقت ایمان، در مرحله بعد باید ببینیم که آکویناس چه دیدگاهی نسبت به وجود درجات و مراتب ایمانی دارد. او معتقد است که ایمان از این قابلیت برخوردار است که مراتب و درجات مختلفی از شدت و ضعف را بپذیرد و این مسئله را با تکیه بر اینکه ایمان از طریق ماده‌اش می‌تواند کم یا زیاد باشد، قابل توجیه می‌داند و در ادامه به فراهایی از کتاب مقدس استناد می‌کند؛ مانند آنجا که مسیح خطاب به پطرس می‌گوید: «ای کم‌ایمان! چرا شک کردی؟» و یا در جایی خطاب به زنان می‌گوید: «ای زن! ایمان تو عظیم است». پس ایمان می‌تواند بزرگ و زیاد یا کوچک و اندک باشد (آکویناس، ۱۹۵۲، ج ۲۰، ص ۴۱۳).

علاوه بر این، آکویناس با پیگیری عناصر درونی ایمان و ربط آنها به عقل و اراده به‌عنوان دو فاعل قابل تصور برای فعل ایمان، یعنی باور کردن، کاهش و افزایش ایمان را ملموس و منطقی جلوه می‌دهد. در حالت اول، اگر عمل ایمان از عقل نشئت گرفته باشد، در نتیجه ایمان فرد به لحاظ درجه یقین او یا نیل او به حقیقت، می‌تواند زیاد

یا کم باشد و هر چه یقین او بیشتر باشد، ایمان او با ثبات تر است؛ در حالت دوم، چنانچه عمل ایمان ناشی از اراده باشد، ایمان می تواند به دلیل بیشتر بودن، سرعت، یا خلوص یا اعتماد، بزرگ تر یا کوچک تر خوانده شود (همان).  
با این توصیف به نظر می رسد، آکویناس در اینجا تلویحاً پذیرفته است که ایمان امری فراتر از تصدیق عقلانی صرف و معرفت محض است و جنبه هایی از حالات نفسانی مانند خلوص و اعتماد را نیز دربردارد و این تأییدی است بر آنچه نسبت به ماهیت ایمان اشاره شد.

### رشد ایمانی

#### دیدگاه علامه طباطبایی

از بحث علامه در باب درجات و مراحل ایمان، به دست آمد که تحول ایمانی، همانند تحول سایر ملکات، کمی نیست؛ بلکه تحولی کیفی و پویاست و «جمله» "زَادَتْهُمْ إِيْمَانًا" اشاره است به زیادی از جهت کیفیت؛ یعنی ایمانشان رو به شدت و کمال می گذارد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۱۱). علامه پس از تبیین رشد کیفی ایمانی، به نکته ظریفی اشاره می کند که مبنای ما در این بحث قرار می گیرد. او با اشاره به فراز قرآنی «لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (انفال: ۲)، علاوه بر اجر و ثواب، درجات مؤمنین را مشتمل بر صفاتی می داند که مؤمنین حقیقی به آنها متخلق هستند و این نویدبخش پیوند عمیق میان ایمان و صفات نفسانی است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۹، ص ۱۲). با این نگاه، نه تنها میان فضایل و ایمان شکافی وجود ندارد، بلکه فضایل می توانند انسان مؤمن را در نیل به مراتب کیفی ایمان یاری دهند. علاوه بر این، علامه پس از استناد به معنای لغوی درجه به معنای پله نردبان، نمونه هایی از فضایل اکتسابی مانند ایمان و تقوا را نام می برد و آنها را مشتمل بر درجات و مراتب کمالی انسان می داند (همان، ج ۷، ص ۲۰۵).

بنابراین، شاید بتوان دیدگاه علامه را چنین صورت بندی کرد که انسان در سیر کمالی و قرب وجودی به سوی پروردگار، منازل و درجاتی را طی می کند (همان). هر درجه ای مشتمل بر صفات مختلفی است که ایمان نیز یکی از این صفات است؛ اما از آنجایی که همواره رابطه متقابل میان ملکات در هر سطحی برقرار است، ایمان به تنهایی نمی تواند به یک سطح و درجه خاص برسد؛ بلکه نیازمند یاری فضایل و ملکات دیگری است که در آن سطح و درجه قرار دارند. در نتیجه، مجموعه فضایل در هر درجه دست در دست یکدیگر می نهند و شرایط را برای رشد و کمال یکدیگر فراهم می کنند و در نتیجه شخص را به سطح و درجه جدیدی از انسانیت می رسانند. به این ترتیب، ایمان نیز در پرتو شکوفایی و تعالی یکپارچه و جمعی فضایل، به سطح و درجه ای بالاتر راه می یابد و به تدریج تقویت و تکمیل می شود.

اگر بخواهیم تعداد درجات و مراحل ایمان را جويا شویم، علامه با توجه به ماهیت تشکیکی ایمان، مخالفتی نخواهد داشت که ایمان طیف وسیعی از درجات را دربرگیرد. با این حال، در یک جمع بندی کلی، او ایمان را در چهار



منزل اصلی به تصویر می‌کشد (همان، ج ۱، ص ۳۰۳-۳۰۱). این به معنای آن نیست که ایمان را بتوان در چهار فرم و شکل بسته جای داد؛ برعکس، چنان‌که از پویایی و نوسان درونی ایمان برمی‌آید، ایمان می‌تواند حالات و کیفیات بسیار زیادی را در خود جای دهد و این امر متأثر از استعداد انسان‌ها در رشد اخلاقی و معنوی است. به هر حال، ایمان مسیر کمالی خود را در چهار مرحله طی می‌کند و در هر مرحله‌ای اوصاف اخلاقی دست در دست یکدیگر می‌دهند و فضایی را برای تعالی ایمانی فراهم می‌کنند تا انسان بتواند به مرحله‌ بعدی نایل شود.

در مجموع روشن می‌شود که در نگاه علامه، فضایل حاوی این پتانسیل هستند که ایمان را در همه‌ی مراحل همراهی کنند و نه تنها ایمان را نسبت به نقصان و زوال ایمنی بخشند، بلکه در رشد و غنای درجات ایمانی نقشی بی‌بدیل ایفا کنند. بنابراین، دور از انتظار نیست کسی که صفات و ویژگی‌های اخلاقی کامل‌تری داشته باشد، با سرعت بیشتری درجات ایمانی را طی کند. با این نگاه، به نظر می‌رسد که مجموعه‌ای از فضایل به صورت مستقیم و غیرمستقیم، انسان را به رشد و تحول ایمانی سوق می‌دهند. بی‌شک، بررسی این مجموعه و طیف یکپارچه و درهم‌تنیده‌ی صفات، مجال وسیع‌تری را می‌طلبد و نیازمند بررسی دقیق اوصافی است که خداوند برای مؤمنین در سطوح مختلف برشمرده است. در اینجا، پس از تبیین منطقی امکان پیوند مؤثر ایمان و سایر فضایل، تنها به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم که علامه آنها را به روشنی در رشد ایمانی مؤثر می‌داند.

### تقوی

شاید بتوان نزد علامه، یکی از برجسته‌ترین صفات مرتبط با ایمان را تقوا دانست. او با استناد به آیه «الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ» (یونس: ۶۳)، برخی از مراحل ایمان را منوط به وجود تقوای مستمر قبلی می‌داند (همان، ج ۱۰، ص ۸۹). بر این اساس، تقوی ویژگی منحصر به فردی دارد و از سایر فضایل متمایز می‌شود. تقوی حالتی است که در همه‌ی درجات کمال انسانی با ایمان یافت می‌شود (همان، ج ۲، ص ۸۷):

تقوی از اوصاف خاصه‌ی طبقه‌ی معینی از مؤمنین نیست، و این طور نیست که تقوی صفت مرتبه‌ای از مراتب ایمان باشد، که دارندگان مرتبه‌ی پایین‌تر، مؤمن بی‌تقوی باشند و در نتیجه، تقوی مانند احسان و اخبات و خلوص، یکی از مقامات ایمان باشد؛ بلکه صفتی است که با تمامی مراتب ایمان جمع می‌شود، مگر آنکه ایمان، ایمان واقعی نباشد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۶۹).

دلیل این امر از دیدگاه علامه این است که خداوند متعال در تبیین متقین در قرآن کریم، طوری آنها را توصیف نمی‌کند که شامل طبقه‌ی معینی از مؤمنین شوند؛ حال آنکه مؤمنین طبقات زیادی دارند و خداوند هر طبقه را با ذکر خصوصیات تبیین می‌کند. بنابراین، تقوی صفتی است که در یک مرتبه و مقام ایمانی خلاصه نمی‌شود و بر حسب درجه‌ای که دارد، وصف طبقات مختلفی را می‌تواند بپذیرد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۴۳).

حال باید ببینیم که چطور تقوی در رشد ایمانی ایفای نقش می‌کند. قبلاً روشن شد که هر چند ایمان از عمل مجزاست، اما لوازم عملی خود را به همراه دارد و معلوم است که هر چه رفتارهای مؤمنانه‌ی بیشتری از انسان سر بزند،

او از سطح ایمانی بالاتری برخوردار خواهد بود. با این مقدمه، به سراغ تقوا می‌رویم. تقوی نزد علامه با اینکه یک حالت قلبی است (همان، ج ۱۴، ص ۳۷۴)، اما بستگی زیادی به بعد رفتاری و عملی انسان دارد. پس کلیدی‌ترین ویژگی تقوا این است که انسان را به رفتارهای مؤمنانه پایبند می‌کند. در نتیجه، تقوی انسان را در عمل پایبندتر می‌کند و هر چه پایبندی عملی فرد بیشتر باشد، ایمان او که لازمه عمل است، بیشتر خواهد بود. بنابراین، تقوا به صورت غیرمستقیم در تقویت ایمان نقش دارد.

همان‌گونه با این بیان، می‌توان به آیاتی مانند آیه ۶۹ سوره نساء استناد کرد. علامه این آیه و آیات قبل را که بیانگر مراتب عالی تسلیم بودند، با یکدیگر مرتبط می‌داند (همان، ج ۴، ص ۴۰۷). در نتیجه، کسانی که از تسلیم ایمانی بهره‌مند باشند و در نتیجه از خداوند و رسول او اطاعت کنند، به پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحین ملحق می‌شوند (همان) و معلوم است که این چهار گروه، از درجه بالایی از ایمان برخوردار هستند و هر که به آنها ملحق شود، باید به سطح بالایی از ایمان رسیده باشد.

بنابراین، علامه معتقد است که رعایت تقوا و اطاعت از احکام الهی و فرامین پیامبر، انسان را به درجات بالاتری از ایمان می‌رساند. علاوه بر این، او باور دارد که به حکم کتاب و سنت، تقوی در برخی از مراتب، سبب تعلیم الهی است (همان، ج ۲، ص ۴۳۵). در نتیجه، انسان را به یک درک متعالی می‌رساند و بی‌تردید، این درک متعالی تأثیر زیادی بر تقویت ایمان دارد. مطابق با این دیدگاه، در برخی از آیات قرآن مانند آیه ۲۸ سوره حدید، رعایت تقوی ملازم با افزایش ایمان و زمینه‌ساز رحمت خداوند و نوری که انسان با آن نور مشی می‌کند، قرار داده شده است.

### سکینه

پس از تقوی، سکینه ویژگی دیگری است که به تصریح قرآن (فتح: ۴)، در ازدیاد ایمان نقش ممتازی دارد. بنابراین، علامه طباطبایی سکینه را عبارت از یک حالت قلبی و سکون نفسانی، و همچنین ملازم با افزایش ایمان می‌داند (همان، ج ۹، ص ۲۲۷):

کلمه سکینه از ماده سکون است که خلاف حرکت است، و این کلمه در مورد سکون و آرامش قلب استعمال می‌شود و معنایش قرار گرفتن دل و نداشتن اضطراب باطنی در تصمیم و اراده است؛ همچنان که حال انسان حکیم این چنین است که هر کاری می‌کند با عزم می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۳۸).

علامه در اینجا تصریح دارد که یکی از خواص سکینه، حکمت به معنای اخلاقی آن است. بنابراین، علاوه بر اینکه سکینه، سکون و آرامش را برای انسان به ارمغان می‌آورد، او را به ملکه حکمت عملی نیز می‌رساند. در نتیجه، تصمیم‌های اخلاقی او با تکیه بر عزم و اراده شکل خواهند گرفت. فهم این نکته که سکینه در نتیجه نفی اضطراب، حکمت عملی را نتیجه می‌دهد، دشوار نیست (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۸۹)؛ اما باید با دیده تأمل به این مسئله نگریست که چطور سکینه را نزد علامه، مقدم و زمینه‌ساز ایمان بدانیم؛ حال آنکه او در تعریف ایمان، سکون قلبی را بخشی از حقیقت ایمان می‌داند.

او هماهنگ با مبنای خود در تأثیر متقابل ملکات بر یکدیگر، برای حل این ابهام پاسخ روشنی دارد؛ ایمان با بسیاری از صفات در مراحل مختلف در حال تأثیر و تأثر است؛ یعنی ایمان صفاتی را به وجود می‌آورد یا تقویت می‌کند و در مرحله بعد، آن صفات بر ایمان اثر می‌گذارند؛ آن را افزایش می‌دهند و این چرخه ادامه دارد. یکی از لوازم انفکاک‌ناپذیر ایمان، اطمینان و سکون قلبی است و همان‌طور که در تعریف ایمان گذشت، ایمان از ابتدا حاوی درجاتی از آرامش و سکون قلبی است. در مرحله بعد، بنا به برخی از آیات قرآن (فتح: ۴)، خداوند برای افزایش ایمان، سکینه را بر قلب مؤمنین فرو می‌فرستد. در نتیجه، ایمان افزایش می‌یابد. بدیهی است که وقتی ایمان افزایش یافته، با درجه بالاتری از آرامش و سکون قلبی آمیخته شده است. بدین ترتیب، این چرخه پیوسته ادامه دارد و سکینه به‌عنوان یکی از صفات کلیدی در تقویت ایمان نقش بسزایی دارد و از طریق ثبات و اطمینانی که در درون خود دارد، ایمان را افزایش می‌دهد (همان، ج ۱۸، ص ۲۵۹).

بنابراین، هرچند ایمان در درون خود، از مراتبی از سکون و آرامش برخوردار است، اما این مسئله مانع نمی‌شود که سکینه را به‌طور جداگانه یک فضیلت اخلاقی به حساب آوریم. این فضیلت، انسان را به حالتی از آرامش و ثبات روانی می‌رساند و در نتیجه آن، طیف خاصی از رفتارها از انسان صادر می‌شود و از آرامش و سکینه درونی او حکایت می‌کند. جالب اینکه علامه با استناد به آیه ۲۶ سوره فتح، سکینه را با کلمه تقوی همراه می‌داند و به تعبیر او، سکینه حالتی در انسان به وجود می‌آورد و او را از همه گناهان باز می‌دارد (همان، ج ۹، ص ۲۲۷).

### یقین

دیگر ویژگی مؤثر در رشد و تعالی ایمان، یقین است و در قرآن کریم در توصیف مؤمنین در مراتب عالی ایمانی، یقین به آخرت و آیات الهی مورد تأکید قرار گرفته است. با اینکه عنصر معرفت در یقین نقشی محوری دارد، اما یقین نیز مانند ایمان یک فضیلت معرفتی محض نیست؛ بلکه این بعد معرفتی، اطمینان و آرامش قلبی را نیز به همراه دارد؛ یعنی انسان به مرحله‌ای از اطمینان می‌رسد که هیچ احتمال خلافی نمی‌دهد. بنابراین، به نظر می‌رسد که میان سکینه و یقین، به‌عنوان فضایل کلیدی مؤثر در تقویت درونی ایمان، ارتباط مستحکمی برقرار باشد. به علاوه باید توجه داشت که یقین نزد علامه، به یک حالت روان‌شناختی فروکاسته نمی‌شود؛ زیرا «یقین عبارت است از علم صددرصدی که به هیچ وجه شک و تردیدی در آن رخنه نداشته باشد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۲۴۳). پس اگر متعلق معرفتی یقین صادق نباشد، چنین اطمینانی دیگر فضیلت نخواهد بود. در واقع، پایه اطمینان قلبی با تکیه بر بعد معرفتی استوار است.

علامه معتقد است، «یقین به آیات پروردگار، اعلی درجه‌ای است که انبیا در سیر تکاملی خود می‌توانند به آن برسند» (همان، ص ۲۴۴). بنابراین، یقین وقتی به آیات پروردگار تعلق گیرد، بالاترین درجات رشد و تکامل را برای انسان به دنبال دارد و در نتیجه آن، انسان به جایی می‌رسد که «پرده حواس، از روی حقایق عالم کون کنار رفته و از آنچه در پس پرده محسوسات است، آن مقداری که خدا خواسته باشد، ظاهر می‌شود» (همان).

علاوه بر این، علامه طباطبایی، گاهی در ضمن تعریف ایمان، به عنصر یقین و خاصیت بی بدیل آن نیز اشاره می‌کند؛ برای نمونه، در آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ» (حجرات: ۱۵)، یکی از اوصاف کلیدی مؤمنین پس از باور قلبی به خداوند و رسولش، یقین است. او با استناد به کلمه «لَمْ يَرْتَابُوا» در عبارت «ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا» و مقایسه آن با عبارت «وَلَمْ يَرْتَابُوا» به حالت اطمینان و یقین پیوسته قلب اشاره می‌کند؛ حالتی که از ایمان جدا نیست، بلکه پیوسته با ایمان همراه است و آن را در برابر شک و تردید حفظ می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق، ج ۱۸، ص ۳۲۹).

بنابراین، در مجموع روشن می‌شود که علامه طباطبایی تقوی، سکینه و یقین را اوصافی می‌داند که در تقویت ایمان نقشی کلیدی دارند. بر این اساس، شاید بتوان سایر صفات اخلاقی را به این دو صفت کلیدی ارجاع داد و آنها را نیز در چرخه نیل به مراتب بالاتر ایمانی وارد کرد.

### دیدگاه آکوناس

قبلاً روشن شد که یکی از خصوصیات ایمان نزد آکوناس، قابلیت رشد و کمال است. پس اگر از او بپرسیم که چطور می‌توان ایمان فردی را کامل‌تر از دیگری دانست، چنین پاسخ می‌دهد که با توجه به فاعل ایمان، فعل ایمان را می‌توان به عقل و اراده نسبت داد. پس اگر فردی در جانب عقل، یقین و صلابت بیشتری داشته باشد و در جانب اراده، از سرعت، سرسپردگی و اعتماد بیشتری برخوردار باشد، بی‌تردید ایمانی راسخ‌تر خواهد داشت. بنابراین، آکوناس به دو عنصر و بعد درونی ایمان، یعنی یقین (Certitude) در جانب عقل، و سرسپردگی (Devotion) در جانب اراده اشاره می‌کند و کمال ایمان را با استناد به این دو جنبه موجه می‌داند (آکوناس، ۱۹۵۲، ج ۲، ص ۴۱۳).

ممکن است کسی به او اشکال کند، که این امر خلاف مبنای او در مورد موهبی بودن ایمان است؛ زیرا ایمان، معرفت به اصول اولیه و ناشی از فیض است و در نتیجه باید برای همه یکسان باشد؛ یعنی فیضی که معرفت ایمانی را به انسان ارزانی می‌کند، به همه به یک اندازه عطا می‌کند. پس ایمان همه افراد باید یکسان باشد. او در پاسخ می‌پذیرد که ایمان در نتیجه موهبت فیض است، اما این به معنای آن نیست که عطای فیض نسبت به همه یکسان باشد؛ بلکه موهبت فیض می‌تواند متفاوت باشد. مضاف بر اینکه بر اساس قابلیت‌های متفاوت ادراکی در عقل انسان‌ها، میزان معرفت آنها نیز به حقایق ایمانی متفاوت خواهد بود (همان).

در اینجا رویکرد دوپهلوی آکوناس در توجیه ایمان بار دیگر خود را نشان می‌دهد؛ او از طرفی تحلیلی روان‌شناختی ارائه می‌دهد و درصدد بر می‌آید تا مراتب ایمان را بر اساس عناصر درونی آن توجیه کند، اما از طرف دیگر، بنا به تصویر الهیاتی خویش از موهبی بودن فضایل الهیاتی، به‌ناچار ایمان را نتیجه فیض می‌داند و علت تفاوت سطوح ایمانی افراد را در تفاوت میزان فیض اعطایی به آنها می‌داند و این به‌نحوی نشان‌دهنده ترکیب دو نوع نگاه ارسطویی و آگوستینی به فضایل است.

شاید بتوان این دو نوع نگاه را با تبیینی که او از عملکرد فیض دارد، با یکدیگر سازگار دانست. به این ترتیب، در عین حال که فیض موهبتی رایگان تلقی می‌شود، عملکرد آن بی‌ضابطه و تصادفی نیست و بر اساس ظرفیت‌ها و قابلیت‌های انسان‌ها متفاوت است:

در جنبه نخست، فیض تقدیس‌کننده نمی‌تواند کمتر و یا بیشتر باشد؛ به این جهت که فیض بذاته انسان را به بالاترین خیر، یعنی خداوند متصل می‌کند؛ اما در جنبه دوم، اگر موضوع را لحاظ کنیم، فیض می‌تواند زیادی و کاستی را متحمل شود؛ تا جایی که شخصی ممکن است به‌نحوی کامل‌تر از دیگری از نور فیض بهره‌مند شود؛ به این دلیل که این امر در محدوده شخص دریافت‌کننده موهبت است که خودش را برای فیض آماده کرده است. پس به‌خاطر اینکه او خودش را بهتر برای فیض آماده کرده، رحمت بیشتری دریافت می‌کند (آکویناس، ۱۹۵۲، ج ۲۰، ص ۳۵۹).

علی‌رغم این تبیین راهگشا، آکویناس با عنایت به سرشت گناه‌آلود بشر، کمی مسئله را دشوار می‌کند، و حتی آمادگی انسان برای دریافت فیض را نیز نتیجه فیض می‌داند؛ به این صورت که در ادامه می‌افزاید، تنها انسان به‌اندازه‌ای می‌تواند خود را برای فیض مهیا کند و در نتیجه از آن بهره‌مند شود، که اراده آزاد او توسط خداوند برای این کار آماده شود (همان).

به هر حال، آکویناس با اینکه می‌پذیرد ایمان در نتیجه دو بعد عقلانی و ارادی این قابلیت را دارد که تکامل یابد، اما در میان فضایل اخلاقی که تکامل قوای انسانی را در پی دارند، برای تقویت ایمان ترتیبی اتخاذ نمی‌کند و تنها در جانب فیض و به‌طور مشخص در فضایل الهیاتی به دنبال چاره‌ای برای تقویت ایمان است. او با تقسیم ایمان به دو دسته صورت‌یافته (Formed faith) و بدون صورت (Unformed faith)، میان دو مرحله از ایمان مرز و فاصله مشخصی ترسیم می‌کند. درست است که هر دو نوع ایمان عاداتی کمال‌بخش برای عقل و همچنین، هر دو هدیه و افاضه خداوند به افراد هستند، اما آنها با یکدیگر یک تمایز اساسی دارند. ایمان صورت‌یافته، در هنگام افاضه، با فضیلت نیک‌خواهی همراه است؛ درحالی‌که ایمان بدون صورت، از این فضیلت بی‌بهره است (دیویس و دیگران، ۲۰۱۲، ص ۲۹۲-۲۹۳).

### نیک‌خواهی

با توجه به آنچه گذشت، روشن می‌شود که فضیلت نیک‌خواهی تأثیر زیادی در تقویت و رشد ایمان دارد. آکویناس معتقد است که فضیلت نیک‌خواهی یک فضیلت کمال‌بخش برای اراده است. از سویی، فضیلت نیک‌خواهی، فعل ایمان را در جهت خداوند به‌عنوان غایتی سعادت‌بخش سامان می‌دهد و از سوی دیگر، رفتارهایی که تحت تأثیر این فضیلت انجام می‌شوند، تحولاتی را در شخص ایجاد می‌کنند و او را برای نیل و نزدیکی به این غایت شایستگی می‌بخشند (همان، ص ۲۹۳). بنابراین، فضیلت نیک‌خواهی نه‌تنها اراده را کمال می‌بخشد و بر فعل درونی ایمان تأثیر بسزایی دارد، بلکه به‌طور بسیار عمیقی در ارزشمندی و فضیلت‌آمیز بودن ایمان نیز دخیل است.

در واقع ایمان با دو حالت روبه‌رو می‌شود: اگر نیک‌خواهی موجود باشد، ایمان حقیقتاً خیر است و فضیلت شمرده می‌شود؛ زیرا همان‌طور که سخن رفت، این فضیلت ایمان را به سمت غایت سعادت بخش مرتبط می‌کند؛ اما اگر نیک‌خواهی در کار نباشد، ایمان اصطلاحاً بدون صورت تلقی می‌شود و دیگر فضیلت شمرده نمی‌شود.

البته منظور *آکویناس* این نیست که ایمان همواره در یک رتبه باقی می‌ماند و تنزل یا ارتقایی در سطح خود نخواهد داشت. وقتی که شخص گناه مهلکی انجام دهد، صورت ایمان یعنی نیک‌خواهی از بین می‌رود. در نتیجه، ایمان با صورت، به ایمان فاقد صورت تبدیل می‌شود. برعکس، وقتی که خداوند نیک‌خواهی را به انسان القا می‌کند، این فضیلت، ایمان و فعلش را کمال می‌بخشد. در نتیجه، ایمان بی‌صورت به ایمان دارای صورت تبدیل می‌شود (همان).

با این توصیف، با وجودی که رشد و کمال ایمان به‌روشنی در گرو فضیلت نیک‌خواهی است، اما توماس با رویکردی دوگانه، از سویی نقش انسان را در سلب بعد فضیلتی ایمان می‌پذیرد؛ چراکه فرد با انجام گناهان مهلک، این اختیار را دارد که فضیلت نیک‌خواهی را از خود دور کند و ایمان را از صورت بیاندازد؛ در روی دیگر سکه، این تنها خداوند است که با اراده نجات‌بخش خویش، ایمان را به سمت کمال و حالت فضیلت‌آمیز خود حرکت می‌دهد و انسان در کسب فضیلت نیک‌خواهی، هیچ‌کاره است (همان، ص ۲۹۳).

## دین

درست است که نیک‌خواهی به ایمان حیات می‌بخشد و آن را به رشد و پویایی وامی‌دارد، اما ما درصدد هستیم تا علاوه بر نیک‌خواهی، تقویت و تکمیل ایمان را در فضایی دیگر نیز بجوییم. اما متأسفانه *آکویناس* صریحاً به فضایل دیگری اشاره نمی‌کند. شاید به این خاطر است که ایمان به‌عنوان یک فضیلت الهیاتی، قدر و منزلتی والا دارد و به همین دلیل شاید به‌دور از ذهن باشد تا برای تعالی آن، از فضایل فرودست اخلاقی استفاده شود. اما ما سرخ مهمی از *آکویناس* به دست آورده‌ایم که ما را در این مسیر یاری می‌دهد. او در عین حال که ایمان را مستند به فیض می‌داند، دو عنصر درونی برای ایمان متصور می‌شود: یقین در جانب عقل، و سرسپردگی در جانب اراده. او همچنین با تکیه به این دو عنصر تلاش می‌کند تا تفاوت درجات ایمان را توجیه کند: «در میان کسانی که ایمان می‌آورند، برخی از افراد با یقین و سرسپردگی بیشتری، تسلیم حقیقت نخستین یعنی خداوند می‌شوند. پس به این شیوه، ایمان در برخی بزرگ‌تر از برخی دیگر است» (*آکویناس*، ۱۹۵۲، ج ۲، ص ۴۱۳).

بنابراین، *آکویناس* می‌پذیرد هر کسی که این مرحله بالاتر از یقین و سرسپردگی را داشته باشد، ایمان والاتری دارد و همین سرخ برای ما کافی است تا در جست‌وجوی راهی باشیم تا این دو را تقویت کرده و در نتیجه، ایمان را تقویت کنیم. از این منظر، فضیلت دین در کلام *آکویناس* روزه‌آمییدی برای ما می‌گشاید؛ زیرا مهم‌ترین عمل درونی این فضیلت، سرسپردگی است؛ یعنی همان چیزی که ما در تقویت بعد ارادی درون ایمان، درصدد کشف آن بودیم:

سرسپردگی، از فعل وقف کردن مشتق شده است؛ به خاطر اینکه افراد پارسا و سرسپرده، خودشان را وقف خداوند می‌کردند و همه وجود خویش را به او اختصاص می‌دادند. در زمان‌های قدیم در میان مشرکان، یک شخص سرسپرده و مخلص کسی بود که در برابر خدایانش قسم می‌خورد که به خاطر امنیت سپاهش، رنج مرگ را تحمل کند... بنابراین، روشن است که خلوص و سرسپردگی، چیزی نیست مگر اراده به اینکه شخص خود را آماده امتثال امور مرتبط با خدمتگزاری خداوند کند (آکویناس، ۲۰۰۶، ص ۴۷۸).

آکویناس در ادامه می‌افزاید که سرسپردگی، یک عمل معین از جانب قوه میل و حرکت منبعث از اراده است (همان) و نه تنها انسان را به خداوند به‌عنوان غایت نهایی مرتبط می‌کند، بلکه حالت و صورت همه اعمال انسان را تعیین می‌کند؛ خواه اعمال منبعث از اراده، و خواه اعمال سایر قوا که با اراده صادر می‌شوند (همان). بنابراین، سرسپردگی به‌خاطر گستره تأثیر و نفوذش، عملی راهبردی در فضیلت دین است و این فضیلت را به نقطه‌ای می‌رساند که در عین حال که یک فضیلت اخلاقی و فرع بر عدالت است، به‌عنوان یکی از کلیدی‌ترین فضایل اخلاقی ایفای نقش کند؛ تا جایی که حتی ایمان نیز که سرآمد سایر فضایل است، با این فضیلت تقویت می‌شود؛ چراکه سرسپردگی به‌عنوان عنصر درونی ایمان، تعالی خود را مدیون این فضیلت خواهد بود.

جالب اینجاست که عمل سرسپردگی، تنها از فضیلت دینداری صادر نمی‌شود؛ بلکه این عمل از فضیلت نیک‌خواهی نیز منبعث می‌شود. با این حال، آکویناس هم‌زمان می‌پذیرد که سرسپردگی، به هر دو فضیلت تعلق دارد و حتی فضیلت نیک‌خواهی - با اینکه منشأ سرسپردگی است - از آن تغذیه می‌کند و بهره می‌برد (همان، ص ۴۷۹). بنابراین، جای نگرانی نیست. ما برای تقویت ایمان، به سرسپردگی و ملکه تسلیم اراده نیاز داشتیم، که فضیلت دین و همچنین فضیلت نیک‌خواهی، هر دو این امر را برای ما تدارک می‌بینند.

علاوه بر این، حتی شاید بتوان این تلقی را پذیرفت که فضیلت دین با تقویت ملکه سرسپردگی و خلوص، بر فضیلت محبت نیز تأثیر بگذارد و البته این تأثیر دوطرفه خواهد بود و نیک‌خواهی به اصالت و تقدم خود باقی می‌ماند: «سرسپردگی فوراً به نیک‌خواهی تعلق دارد؛ به این صورت که انسان باید خود را تسلیم خدا کند و یا اتحادی از جانب روح‌القدس هواخواه او باشد؛ اما سرسپردگی فوراً به دین نیز تعلق دارد و به‌واسطه دین، به نیک‌خواهی که اصل و سرچشمه دین است، تعلق دارد؛ به این صورت که انسان باید خود را تسلیم خداوند کند و کارهای معینی از اطاعت الهی را انجام دهد» (همان).

اکنون به ایمان بر می‌گردیم. گفتیم که آکویناس بر هر دو بعد عقلانی و ارادی موجود در ایمان صحنه می‌گذارد و تفاوت در درجات یقین و سرسپردگی را رمز تفاوت افراد در درجه ایمانی می‌داند. همچنین روشن شد که فضیلت دین با تقویت سرسپردگی در جانب اراده، می‌تواند باعث تقویت ایمان شود. آکویناس با این فضیلت منحصر به فرد، راه دیگری نیز برای ما باز می‌کند. او پس از عمل سرسپردگی، دومین عمل این فضیلت را دعا می‌داند که نمودی از احترام به خداوند است (همان، ص ۴۸۴). حال شاید بتوان گفت که به همان مقیاسی که عمل سرسپردگی به بعد ارادی ایمان برمی‌گشت و ایمان را از درون شدت می‌بخشید، عمل دعا نیز به بعد عقلانی برمی‌گردد و در نتیجه

ایمان را در این بعد شدت می‌بخشد: «پس از سرسپردگی که متعلق به اراده است، دعا که متعلق به بخش عقلانی است، مهم‌ترین عمل در میان اعمال فضیلت دین است؛ زیرا با این عمل، فضیلت دین عقل انسان را به خداوند مرتبط می‌کند» (همان). بنابراین، آکویناس بر این مطلب صحنه می‌گذارد و ارتباط عقلانی با خداوند را در نتیجه فضیلت دین می‌پذیرد و روشن است که هر چه ارتباط معرفتی انسان با خداوند را بیشتر کند، در تقویت بعد معرفتی ایمان نیز مرتبط و مؤثر خواهد بود.

### یقین

نظر به تحلیلی که آکویناس از عناصر درونی ایمان دارد، علاوه بر سرسپردگی و تسلیم اراده، یک ویژگی دیگر نیز در ایمان مؤثر است که افزایش آن را می‌توان با افزایش ایمان مقارن دانست. این ویژگی، یقین است که از دید آکویناس، در جانب عقل محقق می‌شود. آکویناس یقین ناشی از ایمان را از اطمینان فضایل عقلانی علم، حکمت و ادراک بالاتر می‌داند؛ زیرا این سه فضیلت عقلانی، از نور عقل طبیعی بهره می‌برند، که در سطحی پایین‌تر از اطمینان به کلام خداوند که در ایمان وجود دارد، جای می‌گیرد (آکویناس، ۱۹۵۲، ج ۲۰، ص ۴۰۹). بنابراین، روشن است که ایمان در جانب معرفتی و بعد عقلانی به تعالی می‌رسد و انسان را به اطمینان و یقین می‌رساند. «ایمان شخص را به دو حالت می‌توان بزرگ‌تر دانست: در حالت اول، ایمان در جانب عقل او بزرگ‌تر است، به‌خاطر اینکه از یقین و استحکام بیشتری برخوردار است؛ در حالت دوم، ایمان در جانب اراده او بزرگ‌تر است» به‌خاطر اینکه از سرعت، سرسپردگی و اعتماد بیشتری برخوردار است» (همان، ص ۴۱۳).

### نتیجه‌گیری

در نگاه علامه طباطبایی، ایمان به‌عنوان یک ادراک و تصدیق محض تلقی نمی‌شود؛ بلکه به‌عنوان یک صفت و ملکه نفسانی، همواره دستخوش تغییر و تحول است. این تحول بر اساس درجات انسان‌ها و صفاتی که آن درجات را شکل می‌دهند، قابل توجیه خواهد بود و مجموعه‌ای از صفات به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم این قابلیت را خواهند داشت که ایمان را به رشد و تعالی وجودی خویش برسانند. بنابراین، تحقق رشد ایمانی در پرتو فضایل در نگاه علامه طباطبایی چندان پیچیده نیست؛ ابتدا او باید ماهیت تشکیکی ایمان و فضایل را اثبات کند؛ سپس بر این پایه، ارتباط و همبستگی میان فضایل و درجات کیفی ایمان را مستدل نماید. بر این اساس، او برخی از صفاتی را که نقشی واضح و برجسته در رشد ایمانی دارند، مانند تقوی، سکینه و یقین، مورد اشاره قرار می‌دهد. البته این به‌معنای انحصار تحول ایمانی در این صفات نیست؛ بلکه صفات زیادی می‌توانند به‌واسطه این صفات و حتی به‌صورت مستقیم در رشد و تعالی کیفی ایمان تأثیرگذار باشند که بررسی تک‌تک آنها مجال وسیع‌تری را می‌طلبد.

در نهایت، نکته‌ای از دیدگاه علامه را مورد تأکید قرار می‌دهیم که آکویناس، چنان که خواهیم دید، با توجه به دیدگاه مسیحی خود تلقی متفاوتی نسبت به آن دارد. علامه طباطبایی میان ایمان و سایر صفات انسانی پیوندی



وثیق می‌بیند؛ چراکه در نگاه اسلامی، همه فضایل و اوصاف انسانی، به عامل انسانی وابسته‌اند و این‌طور نیست که در برخی فضایل نقش و اراده انسان نادیده گرفته شود یا اینکه کم‌رنگ و ضعیف تلقی شود. در نتیجه، ایمان در استقرار ابتدایی‌اش و همچنین در تعالی کیفی، با انسان و مجموعه صفات او روبه‌روست. بنابراین، کلیدی‌ترین عامل تقویت ایمان، عملکرد یکپارچه ملکات و رفتارهای مبتنی بر آنهاست.

اکنون به سراغ جمع‌بندی دیدگاه آکویناس می‌رویم. او نیز علی‌رغم موانعی که بر سر راه خود می‌بیند، اولاً ایمان را دارای مراتب و درجات می‌داند و ثانیاً میان رشد ایمانی و فضایل، ارتباط مستحکمی برقرار می‌کند. بر این اساس، او تلاش می‌کند تا رشد کیفی ایمان را موجه نشان دهد و آن را با ارجاع به یک فضیلت الهیاتی، یعنی نیک‌خواهی و همچنین دو فضیلت انسانی دین و یقین، تبیین کند. اما به نظر می‌رسد که عبور از موانع الهیاتی مسیحی چندان نیز برای او ساده نیست؛ زیرا ایمان یک فضیلت الهیاتی است و از دیدگاه مسیحی، میان فضایل الهیاتی و فضایل طبیعی، شکاف عمیقی وجود دارد. بنابراین، نظر به اینکه ایمان در اندیشه آکویناس، یکی از سه فضیلت کلیدی الهیاتی است، جهت بررسی تأثیر سایر فضایل بر ایمان، ابتدا باید این مسئله را به صورت مبنایی مورد بررسی قرار دهیم که آیا اساساً فضایل انسانی می‌توانند بر فضایل الهیاتی تأثیر بگذارند؟

به دیگر سخن، فضایل الهیاتی داستان متفاوتی دارند؛ آنها اکتسابی نیستند؛ یعنی فراطبیعی و بالاتر از طبیعت انسانی هستند و نمی‌توان با رفتارهایی مشخص، آنها را به دست آورد یا تقویت کرد؛ بلکه در مقابل، آنها هدیه و موهبت خداوند به کسانی هستند که به زندگی ابدی فراخوانده شده‌اند (دیویس و دیگران، ۲۰۱۲، ص ۲۸۸). منظور آکویناس این نیست که این فضایل قابلیت ارتقا و افزایش را ندارند؛ بلکه منظور او این است که راهی متفاوت وجود دارد. با این بیان روشن می‌شود که تمام نقش در دریافت و ارتقای فضایل الهیاتی بر عهده خداوند است و عمل انسانی از عهده چنین کاری برنمی‌آید. این خداوند است که انسان‌ها را به زندگی با خود در بهشت فراخوانده و طالب کمال و سعادت نهایی ماست. از این رو، ظرفیتی فراتر از ظرفیت طبیعی و انسانی به ما عطا می‌کند (همان).

حال باید ببینیم آکویناس چه راه‌حلی برای پر کردن شکاف میان فضایل الهیاتی و اکتسابی در نظر دارد. او تفسیر تازه‌ای از فضایل انسانی ارائه می‌دهد که کاملاً برخاسته از نگاه الهیاتی آکویناس و مبتنی بر فیض هستند. در نتیجه، فضایل اخلاقی و حتی عقلانی اکتسابی، این قابلیت را دارند که رنگی موهبی به خود گیرند و بسان ایمان، انسان را با خیر حقیقی مرتبط کنند و در نیل انسان به سعادت به کار آیند. بنابراین، آکویناس تمایز میان فضایل الهیاتی و اخلاقی را به حداقل می‌رساند و تأکید می‌کند که در کنار ایمان، امید و محبت، فضایل اخلاقی نیز موهبی هستند (آکویناس، ۱۹۵۲، ج ۲۰، ص ۶۵). با این نگاه، علاوه بر فضایل الهیاتی، برخی از فضایل انسانی موهبی، این قابلیت را خواهند داشت که در رشد ایمانی مؤثر واقع شوند.

بنابراین، درست است که فضایل اخلاقی در وهله نخست، اکتسابی و مبتنی بر رفتارهای خاصی هستند، اما همین فضایل با بهره‌مندی از نور فیض، جلوه‌ای موهبی پیدا می‌کنند و با لحاظ اینکه فیض، همه قوای انسانی ما را

به مشارکت در عملکرد خویش فرامی‌خواند، رشد و تعالی ویژه‌ای در فضایل اخلاقی اتفاق می‌افتد و آکویناس آنها را فضایل اخلاقی موهبی می‌نامد (أمیرا، ۱۹۹۷، ص ۲۶۶).

سؤالی که در اینجا پیش می‌آید، این است که فضایل موهبی از طریق فیض مؤثر واقع می‌شوند و این به‌معنای سلب اراده و نقش انسان در رشد و تقویت ایمان است و آکویناس نمی‌تواند این را انکار کند؛ زیرا حتی اگر فیض در نتیجه آمادگی و ظرفیت پیشینی باشد که انسان کسب می‌کند، انسان تنها به‌اندازه‌ای می‌تواند خود را برای فیض مهیا کند و در نتیجه از آن بهره‌مند شود، که اراده آزاد او توسط خداوند برای این کار آماده شود (آکویناس، ۱۹۵۲، ج ۲۰، ص ۳۵۹). بنابراین، در نهایت سایه سنگین فیض مانع از نقش انسان در رشد و تعالی ایمان می‌شود و همه بار بر روی دوش فیض و خداوند قرار می‌گیرد. به هر ترتیب، آکویناس منکر این نمی‌شود که رشد و تعالی ایمان با تکیه بر برخی فضایل انسانی موهبی، همچون دین و یقین، ممکن است.

## منابع

کتاب مقدس.

طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۰ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ دوم، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

\_\_\_\_، ۱۳۷۴، *المیزان*، ترجمه سیدمحمد باقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

\_\_\_\_ ۱۴۲۷ق، *البيان فی الموافقه بین الحدیث و القرآن*، تحقیق اصغر ارادتی، چاپ اول، بیروت، دار التعارف للمطبوعات.

Aquinas, Thomas, 1952, *Great books of the western world*, vol 20, Summa Theologica, Robert Maynard Hutchins (ed), Translated by Fathers of the English Dominican Province, digitized by the Internet Archive in 2010, Chicago, London, Toronto, Encyclopedia Britannica.

\_\_\_\_, 2006, *Summa Theologica*, Benziger Bros (ed), Translated by Fathers of the English Dominican Province, digital file by Sandra K. Perry, Perrysburg, Ohio.

Davies, Brian and others, 2012, *the Oxford Handbook of Aquinas*, New York, Oxford University Press.

Davies, Brian, 1992, *the Thought of Thomas Aquinas*, New York, Oxford University Press.

Hick, John, 1972, *faith in the Encyclopedia of Philosophy* (2nd edition), volume 3, Edwards Macamillan (ed), New York, Publishing Co.

Jenkins, John I, 1997, *Knowledge and Faith in Thomas Aquinas*, United Kingdom, Cambridge University Press.

O'meara O.P, Thomas F, "Virtues in the theology of Thomas Aquinas", 1997, *Theological Studies*, No 58, p 254- 285.

Zagzebski, Linda Trinkaus, 1998, *Virtues of the mind; An inquiry into the nature of virtue and the ethical foundations of knowledge*, United Kingdom, Cambridge University Press.